

بررسی عوامل مؤثر بر دل‌بستگی به محله مسکونی

«مطالعه موردی: شهر کرمان»

مهدی امیرکافی¹، شکوفه فتحی²

(تاریخ دریافت 1389/6/7، تاریخ پذیرش 1390/4/1)

چکیده

دل‌بستگی به مکان مسکونی مبتنی بر احساس تعلق است که افراد نسبت به محله مسکونی خود دارند. این پیوندهای عاطفی، به‌ویژه با خاطرات، تجربیات و حوادث مهم زندگی اشخاص مرتبط است. دل‌بستگی به محیط‌های مسکونی از آن رو اهمیت دارد که عمل جمعی را تسهیل می‌کند، مشارکت سازمانی را افزایش می‌دهد، سرمایه‌گذاری را تشویق می‌کند و فرصت مناسبی جهت رشد و توسعه اجتماعی محلات مسکونی فراهم می‌سازد.

تحقیق حاضر با بهره‌گیری از الگوی نظام‌مند، مفهوم ارزش کاربری محله مسکونی و نظریه بی‌سازمانی اجتماعی، به مطالعه دل‌بستگی به محله مسکونی می‌پردازد و علل آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. این تحقیق از نوع پیمایشی است که در آن با استفاده از شیوه نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای با 320 نفر از افراد بالای بیست‌سال، ساکن در مناطق مسکونی شهر کرمان مصاحبه شده است که از بین آن‌ها، اطلاعات 300 پرسش‌نامه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌ها نشان داد که متغیرهای پیوندهای اجتماعی محلی، دسترسی به امکانات و تسهیلات، احساس امنیت و نظم اجتماعی، اثرات معنی‌داری بر دل‌بستگی به محله مسکونی دارند. همچنین، تأثیر غیر مستقیم متغیر مدت اقامت که از طریق پیوندهای اجتماعی محلی صورت می‌گیرد، بیش از تأثیر مستقیم آن بر متغیر وابسته است. در مجموع، نتایج تحلیل رگرسیون نشان می‌دهد که متغیرهای اصلی تحقیق 59 درصد از تغییرات دل‌بستگی به محله مسکونی را تبیین کرده‌اند.

واژگان کلیدی: دل‌بستگی به مکان، دل‌بستگی به محله مسکونی، دل‌بستگی به اجتماع محلی، پیوندهای اجتماعی محلی.

مقدمه

دل‌بستگی به مکان یا دل‌بستگی مکانی³ مفهومی چندبعدی، پیچیده و بین‌رشته‌ای است که جنبه‌های مختلفی از پیوند مردم با مکان را در بر می‌گیرد. این مفهوم در طول چند دهه گذشته مورد توجه بسیاری از محققان در رشته‌های مختلف علمی (جامعه‌شناسی، روان‌شناسی محیطی، مردم‌شناسی، جغرافیای انسانی و معماری) قرار گرفته است (هیومان، 1992؛ ترنتلمن، 2009؛ ویندسانگ، 2010).

پس‌چیدگی نظری دل‌بستگی به مکان⁴ از یک سو، با مفهوم دل‌بستگی ارتباط پیدا می‌کند که دارای ابعاد شناختی، عاطفی و رفتاری است (براون و پرکینز، 1992: 283) و از سوی دیگر، ناشی از این واقعیت است که احساسات انسانی⁵ درباره مکان‌ها، از جاها یا محل‌هایی⁶ ناشی می‌شود که علاوه بر داشتن فضای صوری و ظاهر جسمی و رؤیت‌پذیر (همانند خیابان، کوچه، ساختمان و

¹ استادیار گروه علوم اجتماعی و عضو گروه‌های پژوهشی جامعه‌شناختی مطالعات شهری-روستایی و مسائل زنان و خانواده دانشگاه شهید باهنر کرمان.

MAmirkafi@uk.ac.ir

² کارشناس ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی

³ Place attachment

⁴ Attachment to place

⁵ Human Feelings

⁶ Locales

شبکه حمل و نقل)، دارای ابعاد بوم‌شناختی، اجتماعی و نمادی است (لو و آلمن، 1992؛ مورگان، 2010؛ اسکنل و گیفورد، 2010). اهمیت دلبستگی به مکان از آن رو است که نقش عمده‌ای در ایجاد و بالابردن سطح مسئولیت‌پذیری، همکاری و خودیاری ساکنان مناطق مسکونی دارد و شیوه کارآمدتری را برای حل مسائل و بهبود شرایط زندگی ارائه می‌کند. به لحاظ اجتماعی، دلبستگی به مکان زمینه مساعدی فراهم می‌کند تا ساکنان بر امور جاری و محلی نظارت بیشتری داشته باشند و با علاقه بیشتری به مسائل اجتماعی پیرامون خود بپردازند و برای حل آن‌ها به عمل جمعی مبادرت کنند و با تهدیدات محیطی مقابله نمایند (پرکینز و لانگ، 2002؛ اسکنل و گیفورد، 2010؛ کومستوک و دیگران، 2010؛ همچنین نگاه کنید به: امیرکافی، 1387؛ رفیع‌زاده، 1383).

دلبستگی به مکان و احساس تعلق به آن، در افراد این انگیزه را ایجاد می‌کند که به احیا و نوسازی همه‌جانبه محیط‌های خانگی و محلی بپردازند. احساس تعلق و مشارکت می‌تواند زمینه مساعدی برای ایجاد دموکراسی مشارکتی فراهم سازد، و اجرای برنامه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی را در اجتماع محلی با توفیق چشمگیر همراه کند و کیفیت زندگی را بهبود بخشد (فکوهی، 1389؛ مطلبی، 1383؛ افروز، 1383؛ سفیری، 1383).

با وجود اهمیت دلبستگی به مکان مسکونی در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، ظاهراً با رشد شهرنشینی و گسترش فیزیکی شهرها، پیوند افراد با مکان‌ها دچار تحول شده است. تحرک فزاینده، مهاجرت بی‌رویه، ازدحام و تراکم جمعیت در شهرها و ازدیاد مسائل محیطی هم‌اکنون مکان‌هایی را که برای ما اهمیت دارند تهدید می‌کند و به موازات آن، موجب کاهش دلبستگی ساکنان به مناطق شهری و محلات مسکونی می‌شود. وجود مسائل شهری از یک سو و نقش دلبستگی در توسعه اجتماعی محلات مسکونی از سوی دیگر، اهمیت موضوع را خصوصاً در شهرهای بزرگ و مهم کشور برجسته ساخته است.

کرمان از جمله شهرهایی است که در چند دهه اخیر با رشد فزاینده جمعیت روبه‌رو بوده و از نظر فیزیکی (توسعه سطحی و عمودی مناطق مسکونی)، گسترش چشمگیری داشته است. عوامل متعددی در رشد سریع این شهر تأثیر داشته‌اند که در این زمینه می‌توان به فروپاشی نظام اقتصادی - اجتماعی روستاهای پیرامون، مهاجرت روستاییان به شهر، اکتشاف و استخراج معادن، پیدایش کارخانجات صنعتی، احداث مراکز آموزشی و دانشگاهی و... اشاره کرد.

شهر کرمان که روزگاری به بافت قدیم محدود بود، در نتیجه عوامل مذکور دچار تحول شده و مناطق مسکونی بسیاری به خارج از آن گسترش یافته است. این مناطق جدید اغلب براساس وضعیت اقتصادی و میزان درآمد ساکنان، با ویژگی‌ها و ظواهر متفاوت شکل گرفته‌اند (پوراحمد، 1370؛ زنگی‌آبادی، 1370؛ دانشور، 1387). از سوی دیگر، شبکه حمل و نقل شهری و پیشرفت‌های فنی، جابه‌جایی در فضای شهری را سرعت بخشیده و موجب جدایی محل کار از محل سکونت شده است. در مناطق جدید، پیوندهای خانوادگی، خویشاوندی، کاری و همسایگی هم‌پوشانی گذشته را ندارد. برخی بر این باورند که تمایل ساکنان برای سرمایه‌گذاری در محلات در مقایسه با گذشته کمتر شده و فعالیت‌های داوطلبانه در واحدهای همسایگی کاهش یافته است.

پراکندگی شبکه‌های محلی، به دلیل گسترش شهر به خارج از بافت قدیمی، باعث زوال برخی از محلات قدیمی شده است و برخی از آن‌ها از نظر برخورداری از ایمنی و استحکام و خدمات شهری دچار کمبودند و به صورت فرسوده و غیر قابل بهره‌برداری رها شده‌اند. اما مهم‌ترین مسئله‌ای که با موضوع تحقیق ارتباط پیدا می‌کند، تضعیف فضای فیزیکی و اجتماعی محلات یا مناطق مسکونی به منزله منبع اصلی دلبستگی به اجتماع محلی و واحدهای همسایگی بوده است.

با عنایت به موارد مذکور، پرسش اساسی این مقاله را می‌توان به این صورت بیان کرد: وضعیت دلبستگی به محله مسکونی در میان شهروندان ساکن در شهر کرمان چگونه است و چه عواملی بر روی آن تأثیر می‌گذارد. برای این منظور، ابتدا به تعریف موضوع و مبانی نظری می‌پردازیم، سپس نحوه جمع‌آوری اطلاعات و سنجش متغیرها را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در پایان به تحلیل داده‌ها خواهیم پرداخت.

تعریف و تحدید دلبستگی به مکان

محققان مفاهیم مختلفی را برای توصیف رابطه مردم با مکان‌ها به کار می‌برند که از جمله می‌توان به دلبستگی به مکان، رضایت از مکان، هویت مبتنی بر مکان، دلبستگی به اجتماع و دلبستگی به محله یا واحدهای همسایگی⁷ اشاره کرد. اگرچه هریک از این مفاهیم معانی متفاوتی دارند، با وجود این مرز و فضای مفهومی آن‌ها با یکدیگر کاملاً روشن نیست و به لحاظ نظری و روش‌شناسی هم‌پوشی دارند.

ما قصد نداریم خود را درگیر بحث‌های مفهومی کنیم که در چهارچوب این مقاله نمی‌گنجد، بلکه تلاش می‌کنیم به تعریف دلبستگی به مکان، آن هم در سطح فضایی خاص، یعنی محله مسکونی، بپردازیم و معنای آن را مشخص کنیم. از این رو، روابط مفاهیم مذکور را تا جایی که با موضوع مرتبط باشد، دنبال می‌کنیم.

هیومان (1992) در تلاش برای مشخص کردن مرزهای مفهومی دلبستگی به اجتماع، به این نکته اشاره می‌کند که ما می‌توانیم در کلی‌ترین سطح، تحقیقات مربوط به احساس (تمایل) اجتماعی⁸ (احساس کلی ساکنان نسبت به اجتماع محلی و محله مسکونی) را به سه رهیافت کلی تقسیم کنیم:

- رهیافتی که بر رضایت اجتماعی یا رضایت از اجتماع⁹ متمرکز است؛

- رهیافتی که بر هویت اجتماعی¹⁰ تأکید دارد؛

- رهیافتی که به دلبستگی اجتماعی (دلبستگی به اجتماع)¹¹ توجه نشان می‌دهد.

اگرچه رهیافت‌های مذکور به‌ناگزیر در پاره‌ای حوزه‌ها با هم انطباق دارند، در برخی موارد، همانند مفهوم‌سازی احساس اجتماعی، نوع پژوهش و راهبردهای روش‌شناسی و... با هم اختلاف دارند (هیومان، 1992: 245).

در حالی که در تحقیقات مربوط به رضایت اجتماعی، تمرکز بر فرآیند ارزیابی افراد از اجتماع است و از این طریق، احساس اجتماعی سنجیده می‌شود، تحقیقات مربوط به دلبستگی اجتماعی به مطالعه سرمایه‌گذاری احساسی¹² افراد در مکان‌ها می‌پردازند و ماهیت و منابع پیوندهای عمیق‌تر احساسی¹³ افراد نسبت به مکان‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهند. در این نوع مطالعات، محققان با استفاده از تکنیک‌های تحقیقات پیمایشی، تمایل ساکنان را درباره ترک محله مسکونی می‌سنجند. علاوه بر این، به بررسی این موضوع می‌پردازند که آیا زندگی در محله مسکونی احساس درخانه‌بودن را در ساکنان برمی‌انگیزد یا خیر؟ (هیومان، 1992: 256). تحقیقات در مورد مکان و هویت، سومین رهیافت متمایز را برای احساس کلی نسبت به اجتماع ارائه می‌کند. این تحقیقات شیوه‌هایی را که در آن، جاها و مکان‌ها الهام‌بخش معانی شخصی و اجتماعی هستند، کشف می‌کند (همان). هویت مبتنی بر مکان، شامل آن ابعادی از «خود»¹⁴ است که هویت شخصی را در ارتباط با محیط فیزیکی تعریف می‌کند (دروسلتیس و ویگنولس، 2010: 23).

در حالی که دلبستگی به اجتماع محلی، شامل پیوند عاطفی و احساسی با مکان‌های مسکونی است، هویت مکانی سازوکاری شناختی است، مؤلفه‌ای از خودپنداری یا هویت شخصی در رابطه با مکانی است که فرد به آن تعلق دارد (هرناندز و دیگران، 2010: 1). اگرچه محققان هویت اجتماعی به رشته‌های متفاوتی تعلق دارند، اغلب از روش مشاهده مشارکتی یا مصاحبه‌های عمیق برای توصیف تجربه افراد در اجتماع محلی بهره می‌گیرند.

⁷ Neighborhood attachment

⁸ Community sentiment

⁹ Community satisfaction

¹⁰ Community identity

¹¹ Community attachment

¹² Emotional investment

¹³ Deeper emotional ties

¹⁴ Self

از میان رهیافت‌های مذکور، جامعه‌شناسان بیشتر به مطالعات دل‌بستگی به اجتماع محلی پرداخته‌اند. در این تحقیقات، مفهوم مذکور در دو بعد مورد بررسی قرار گرفته است:

- احساس ذهنی¹⁵ (درونی) نسبت به مکان جغرافیایی؛

- روابط و شبکه‌های اجتماعی در واحدهای همسایگی.

کاساردا و جانویتز (1974) در بررسی دل‌بستگی به اجتماع محلی در جامعه توده‌ای هر دو بعد را مورد بررسی قرار دادند. در بعد اول، گرایش‌ها و احساسات نسبت به اجتماع محلی¹⁶ و در بعد دوم پیوندهای اجتماعی محلی (شبکه‌ها)¹⁷، شامل پیوندهای دوستی دوستی و خویشاوندی، میزان مشارکت در سازمان‌های رسمی و مشارکت غیر رسمی در فعالیت‌های اجتماعی محلی مورد سنجش قرار گرفت.

یک دهه بعد، سامپسون (1988) دل‌بستگی به اجتماع محلی را به معنای احساس ذهنی (درونی) به کار برد و در کنار پیوندهای دوستی و میزان مشارکت اجتماعی محلی، به عنوان ابعاد انسجام اجتماعی در اجتماع محلی، مورد بررسی قرار داد. از طرف دیگر، در این دوره، اولین کارهای صورت‌گرفته در مطالعات محیط - رفتار¹⁸ شدیداً تحت تأثیر رهیافت‌های روان‌شناختی قرار داشت که بر عملکرد شناختی افراد، برای مثال دانش، درک، باورها، و شناخت‌های آن‌ها درباره جنبه‌های مختلف محیط تأکید می‌کرد (لو و آلمن، 1992: 2).

در دوره‌های بعدی، این مطالعات با پژوهش‌های بین فرهنگی که توسط مردم‌شناسان انجام گرفت، پیوند خورد. در این مطالعات که بر جنبه‌های فرهنگی تأکید می‌شد، دل‌بستگی به مکان بیش از تجربه‌ای احساسی و شناختی¹⁹ تلقی گردید (لو، 1992: 166). در این مفهوم‌سازی، دل‌بستگی به مکان، رابطه‌ای نمادی²⁰ است که توسط مردم شکل می‌گیرد. در این رابطه، مردم معانی احساسی یا عاطفی مشترکی²¹ را از نظر فرهنگی به فضای خاصی نسبت می‌دهند که این امر مبنایی برای درک افراد و گروه‌ها از روابطشان با محیط فراهم می‌سازد (همان).

اخیراً اسکانل و گیفورد (2010) تلاش کرده‌اند با طرح چارچوب سه‌بعدی²² تعاریف مربوط به دل‌بستگی به مکان را که در رشته‌های مختلف علمی (جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مردم‌شناسی و...) مطرح شده است، سازمان دهند. بر طبق این چارچوب، دل‌بستگی به مکان مفهومی چندبعدی است که با ابعاد شخص، فرآیند روان‌شناختی و مکان مشخص می‌شود.

بعد شخص²³: در مفهوم‌سازی اسکانل و گیفورد، اولین بعد، کنشگر است. دل‌بستگی به مکان در این سطح شامل اتصالات شخصی²⁴ با مکان است که با خاطرات شخصی شکل می‌گیرد و توسعه می‌یابد (اسکانل و گیفورد، 2010: 2). در این بعد، نقش خصایص مکان در ایجاد دل‌بستگی چندان جدی گرفته نمی‌شود، بلکه تجربه در مکان²⁵ موجب می‌شود که بار معنایی و ارزشی پیدا کنند.

¹⁵ Subjective feeling

¹⁶ Community attitudes and sentiments

¹⁷ Local social bonds (Networks)

¹⁸ Environment – behavior studies

¹⁹ Emotional and cognitive experience

²⁰ Symbolic relationship

²¹ Shared emotional / affective meanings

²² Three-dimensional - framework

²³ Person dimension

²⁴ Personal connections

²⁵ Experiences – in - place

بعد فرآیند روان‌شناختی: دومین بعد، به شیوه‌هایی توجه دارد که افراد به مکان مرتبط می‌شوند و ماهیت تعاملات روان‌شناختی²⁶ که در آن محیط رخ می‌دهد. در این بعد، بر سه جنبه روان‌شناختی دلبستگی به مکان، یعنی عاطفه، شناخت و رفتار تأکید می‌شود.

بعد مکانی: شاید مهم‌ترین بعد دلبستگی به مکان، خود مکان باشد. مکان‌ها از نظر مقیاس، اندازه و زمینه، یا از جنبه مادی و محسوس یا نمادی از هم متمایز می‌گردند (لو و آلمن، 1992: 5). از این رو، هنگامی که گفته می‌شود مکان مسکونی من، یا مکانی که من تصور می‌کنم به لحاظ احساسی به آن دلبستگی دارم، ممکن است هر سطحی از فضا را دربرگیرد. امکان دارد اتاق، خانه، واحد همسایگی (محله)، ناحیه، شهر، کشور و... باشد؛ یا به طور طبیعی همه موارد ذکر شده را دربرگیرد (لویکا، 2010: 36). اما همان‌طور که هیدالگو و هرناندز (2001) خاطر نشان می‌سازند، با وجود دامنه گسترده مکان‌هایی که مردم ممکن است بشناسند و به آن‌ها دلبستگی داشته باشند، معمولاً تحقیقات در این زمینه بر محله و همسایگی که در میانه طیف قرار دارد، تمرکز یافته است.

با بررسی رهیافت‌های مربوط به احساس کلی نسبت به اجتماع (رضایت اجتماعی، دلبستگی اجتماعی و هویت اجتماعی) و همچنین چارچوب سه‌بعدی مربوط به دلبستگی به مکان (شخص، فرآیند روان‌شناختی و مکان) درک پیچیده‌تری از دلبستگی به اجتماع محلی (محله مسکونی) ایجاد می‌شود. آنچه از دیدگاه‌های نظری و سنت‌های تحقیقی در مورد دلبستگی به اجتماع محلی استنباط می‌شود این است که:

1. دلبستگی به اجتماع محلی مفهومی چندبعدی است که در آن عناصر و مؤلفه‌های اجتماعی، روان‌شناختی و محیطی با هم مرتبط می‌گردند.

2. در حالی که برخی از محققان در مفهوم‌سازی خود، اعمال، رفتار و کنش‌هایی را که بین مردم و مکان‌ها جهت می‌یابند، برجسته می‌سازند، یکی از ویژگی‌های عمده دلبستگی به اجتماع محلی که در اکثر تحلیل‌ها مشاهده می‌شود این است که عاطفه و احساس هسته مرکزی این مفهوم را تشکیل می‌دهد. از این رو، دلبستگی مستلزم تجربه پیوندهای مثبت افراد با محیط فیزیکی - اجتماعی است که در طول زمان رشد و توسعه می‌یابد.

3. نکته آخر اینکه احساسات افراد درباره اجتماع محلی در زمینه و محدوده مکانی نسبتاً مشخص شکل می‌گیرد. البته در اینجا ذکر این نکته ضروری است که هستی فیزیکی به تنهایی نمی‌تواند الزامات دلبستگی را برآورده سازد، بلکه زمینه‌ای است که در آن روابط شخصی، اجتماعی و فرهنگی روی می‌دهد. از این رو، بخشی از دلبستگی به محله مسکونی مبتنی بر روابط، تجربیات و حوادث مهمی است که در آن محیط رخ می‌دهد. اکنون با توجه به موارد مذکور می‌توان دلبستگی به محله مسکونی را به شرح زیر تعریف کرد:

دلبستگی به محله مسکونی مبین احساس ذهنی (درونی) مثبت افراد نسبت به محله مسکونی است که از پیوندهای عاطفی، شناختی و رفتاری با مکان مسکونی ناشی می‌شود و موجب تعهد ساکنان به محل سکونت و تمایلشان به حفظ رابطه با آن در طول زمان و در مراحل مختلف زندگی می‌شود.

مبانی نظری پژوهش

موضوع دلبستگی به اجتماع محلی (واحدهای همسایگی) ریشه‌های عمیقی در سنت نظری مربوط به اجتماع و مباحث جامعه‌شناسی شهری دارد. در واقع، می‌توان گفت که توجه به دلبستگی به اجتماع و احساس یا تمایل محلی²⁷ به طور نزدیکی با مسئله مرکزی رشته جامعه‌شناسی مرتبط است (هیومان، 1992: 256).

²⁶ Psychological interactions

²⁷ Local sentiment

جامعه‌شناسان کلاسیک تلاش زیادی صورت دادند تا سازوکار تأثیر عوامل مختلفی مانند توسعه صنعت، گسترش شهرها، رشد بوروکراسی و... را بر دلبستگی اجتماعی بررسی کنند و نتایج و پیامدهای ظهور جامعه مدرن را برای پیوندهای اجتماعی و احساسی²⁸ در قالب الگوهای تبیینی تشریح نمایند. در نظریه‌های اجتماعی کلاسیک، مسئله کم‌رنگ شدن دلبستگی اجتماعی اغلب با نظریه‌های مربوط به تنزل اجتماع گره خورده است. در این نظریه‌ها از بین رفتن اجتماع معلول روند مدرنیزاسیون پنداشته می‌شود. از دیدگاه تونیس، زیمل و دورکیم تغییر از جامعه سنتی به جامعه مدرن با کاهش غیر قابل اجتناب در کیفیت زندگی اجتماع محلی همراه است.

این میراث نظری که از آن با عنوان مدل توسعه خطی²⁹ یاد می‌شود، در کار لوویس ویرت برجستگی آشکاری یافت. او معتقد بود با افزایش حجم، تراکم و ناهمگونی در زندگی شهری، پیوندهای اولیه شهرنشینان با همسایگان ضعیف می‌شود و این امر به نوبه خود از شدت احساسات جمعی محلی³⁰ و دلبستگی عاطفی به مکان³¹ می‌کاهد (هیومان، 1992: 257).

کاساردا و جانویتز (1974) در رویکردی متفاوت با طرح مدل نظام‌مند³²، تلاش کردند پایه‌های جدیدی برای دلبستگی به اجتماع محلی در شهرهای جدید بیابند.

طبق مدل نظام‌مند، اگرچه اجتماع محلی تحت تأثیر ساخت جامعه توده‌ای قرار دارد و توسط جامعه شهری که آن را احاطه کرده است، شکل می‌گیرد، به‌عنوان نظام پیچیده‌ای از شبکه‌های دوستی، خویشاوندی و انجمنی تعریف می‌شود که در زندگی خانوادگی و فرآیند جامعه‌پذیری در حال جریان ریشه دارد.

از نگاه کاساردا و جانویتز متغیرهای مدت اقامت³³ و شبکه‌های اجتماعی محلی، بر دلبستگی به اجتماع‌های محلی تأثیر دارد، نه اندازه و تراکم جمعیت. به اعتقاد آن‌ها، ثبات مسکونی در واحدهای همسایگی³⁴ بهترین پیش‌بینی‌کننده دلبستگی به اجتماع محلی است. استدلال آن‌ها بر این پایه استوار است که ثبات، امکان آشنایی و برقراری ارتباط در میان همسایگان را افزایش می‌دهد و پیوندهای اجتماعی رسمی و غیر رسمی را در میان ساکنان تقویت می‌کند. پیوندهای اجتماعی محلی نیز به نوبه خود دلبستگی قوی‌تری را نسبت به محله مسکونی ایجاد می‌کند. از این رو، استدلال می‌شود که ثبات یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری پیوندهای اجتماعی و متعاقب آن ارتقای دلبستگی به محله مسکونی است. از سوی دیگر، تحرک³⁵ تعاملات مداوم و پیوسته را محدود می‌کند؛ در محلاتی که تحرک جغرافیایی بالاست، برای ساکنان دشوار خواهد بود که شناختی از یکدیگر کسب کنند و با سایر افراد در روابط گروهی انسجام یابند. هنگامی که فردی محله مسکونی خود را ترک می‌کند، بسیاری از روابط گروهی او از هم گسیخته می‌شود. هر فردی روابط گروهی را در محیط اجتماعی باثباتی برقرار می‌کند. تحرک شکل‌گیری این پیوندها را مختل می‌سازد و به معنای واقعی موجب بی‌سازمانی اجتماعی می‌شود.

اگرچه در تحقیقات مختلف، فرضیه‌های مطرح‌شده در مدل نظام‌مند تأیید شد و مورد حمایت تجربی قرار گرفت، برخی با توجه به پیچیده بودن موضوع دلبستگی به اجتماع محلی، علاوه بر متغیرهای مدت اقامت و پیوندهای اجتماعی، تأثیر عوامل مهم دیگری مانند طبقه، نژاد و... را مورد تأکید قرار دادند. تایلور (1996) در تبیین دلبستگی به محله مسکونی، علاوه بر مدل نظام‌مند، از مفهوم ارزش کاربری واحدهای همسایگی³⁶ بهره گرفت. مفهوم ارزش کاربری واحدهای همسایگی را ابتدا لوگان و مالاچ (1987)

²⁸ Social and sentimental bonds

²⁹ Linear development model

³⁰ Local collective sentiments

³¹ Emotional attachments to place

³² Systemic model

³³ Length of residence

³⁴ Neighborhood residential stability

³⁵ Mobility

³⁶ Neighborhood use value

مطرح کردند. آنان بر رابطه میان ارزش کاربری³⁷ و ارزش مبادله³⁸ تأکید می‌کنند. بر اساس این تمایز، یک مکان منفرد می‌تواند برای برخی، مکان زندگی (ارزش کاربری) و برای برخی دیگر مولد اجاره (ارزش مبادله) باشد (مدنی‌پور، 190:1379). لوگان و مالاچ ضمن اذعان به تعارض بالقوه میان این دو ارزش، معتقدند شهر محیطی برای دستیابی به ارزش‌های مبادله و ارزش‌های کاربری است و محلات مسکونی (واحدهای همسایگی) محل تلاقی این دو نیرو است. هر واحد همسایگی، تنوعی از ارزش‌های کاربری را فراهم می‌کند که خود در اثر توسعه تاریخی ساختار فیزیکی، روابط قومی و طبقاتی و نحوه ارتباط با نهادهای بیرونی را ایجاد می‌کند (لوگان و مالاچ، 1987:103). به گفته لوگان و مالاچ (1987) مکان سکونت نقطه کانونی و پراهمیتی برای کار روزانه است که در آن نیازهای عینی روزانه ساکنان برآورده می‌شود. واحدهای همسایگی، مکانی برای خرید است که در آن ساکنان می‌توانند نیازهای خود را برآورده سازند.

واحدهای همسایگی همچنین نوعی احساس امنیت فیزیکی و روانی را تأمین می‌کنند که از محیط آشنا و قابل اطمینان ناشی می‌شود. دامنه گسترده‌ای از نشانه‌ها و علائم اجتماعی (رنگ پوست، طرز گفتار و ادای کلمات، طرز راه رفتن و...) وجود دارد که بر اعتماد و قابل پیش‌بینی بودن رفتار کنشگران دلالت دارد. عواملی همانند نمادهای مشترک، فرهنگ مشترک، پیوندهای خویشاوندی، شهرت شخصی و... موجب می‌شود ساکنان احساس امنیت را در محله مسکونی تجربه کنند؛ احساسی که در بافت وسیع‌تر شهری همراه با خطرات فیزیکی، شدیداً به آن نیاز دارند. نکته حائز اهمیت این است که واحدهای همسایگی در فضای اجتماعی که بسامان، قابل پیش‌بینی و ایمن باشد، بهتر می‌توانند ساکنان را از امکانات برخوردار سازند.

علاوه بر این، واحدهای همسایگی یکی از منابع هویت به شمار می‌آیند. این واحدها، نه تنها به ساکنان، مرزبندی‌های فضایی را عرضه می‌کنند، بلکه حد و مرزهای اجتماعی را نیز مشخص می‌سازند. هنگامی که افراد نام مکان‌ها را برای شناساندن وضعیت اجتماعی کلی خود و دیگران استفاده می‌کنند، در واقع، به هویت‌بخشی محل سکونت خود اتکا دارند.

بدین ترتیب، در الگوی استفاده از محله مسکونی³⁹ دلبستگی تابعی از ارزش‌های کاربری و میزان استفاده ساکنان از آن فرض شده است. با فرض یکسان بودن شرایط دیگر، در اجتماعات محلی با وضعیت اقتصادی - اجتماعی بالاتر، امکانات و تسهیلات بیشتری در اختیار ساکنان قرار می‌گیرد. بهره‌مندی از مواهب (ارضای نیازها، برخورداری از حمایت، امنیت، اعتماد، منبع هویت و...) به همانندسازی بیشتر ساکنان با آن می‌انجامد. از آنجا که در این نوع اجتماعات غالباً میزان جنایت پایین است و ارزش خانه‌ها بالا، این عوامل احتمالاً رضایت ساکنان را افزایش می‌دهد. از این رو، قابل درک است که ساکنان اجتماعات محلی با پایگاه بالاتر در مقایسه با هم‌تایان خود در اجتماعات محروم، دلبستگی بیشتری به محله مسکونی خود داشته باشند. از آنجا که توزیع متفاوت و ناهمسان منابع، تسهیلات و خدمات از خطوط طبقاتی تبعیت می‌کند، در واحدهای همسایگی که طبقات محروم‌تر زندگی می‌کنند، میزان بهره‌مندی ساکنان از اجتماع محلی نیز کمتر خواهد بود و قابل پیش‌بینی است که دلبستگی به آن نیز ضعیف‌تر باشد.

با وجود اختلافات میان الگوهای نظام‌مند و ارزش کاربری محله مسکونی، هر دو الگو در این نکته اشتراک دارند که زوال و انحطاط فیزیکی، تبهکاری و ترس از جنایت در واحدهای همسایگی، دلبستگی را کاهش می‌دهد. برطبق الگوی نظام‌مند و ایده تعهد محدود به اجتماع محلی، چنین عواملی با ترغیب ساکنان به ترک اجتماع محلی، دلبستگی را کاهش می‌دهد.

لوگان و مالاچ (1987) از دیدگاهی متفاوت، استدلال می‌کنند که وجود چنین مسائلی ارزش کلی و نهایی واحدهای همسایگی را نزد ساکنان تنزل می‌دهد و به بیگانگی از اجتماع محلی و کاهش دلبستگی منتج می‌شود. اما به اعتقاد آن‌ها، این زنجیره علی ضرورتاً تمایل به ترک را تقویت نمی‌کند یا به ترک اجتماع محلی نمی‌انجامد.

³⁷ Use value

³⁸ Exchange value

³⁹ Neighborhood use model

بدین ترتیب، هر دو الگو، تأثیرات کاهنده تبهکاری و انحطاط را بر دل‌بستگی پیش‌بینی می‌کنند. این هم‌داستانی، مدل‌های مورد بحث را به نظریه بی‌سازمانی اجتماعی نزدیک می‌سازد.

سامپسون و گراوز (1989) از نظریه پردازان بی‌سازمانی اجتماعی نظام‌مند⁴⁰، بی‌نظمی و اختلال در واحدهای همسایگی را یکی از ابعاد بی‌سازمانی اجتماعی می‌دانند که بر کنترل اجتماعی ضعیف دلالت دارد. بورسیک و گراسمیک (1993) استدلال می‌کنند، بی‌نظمی تهدیدی جدی برای زیست‌پذیری محلات مسکونی⁴¹ محسوب می‌شود. روس و جانگ (2000) نیز دیدگاه مشابهی را مطرح می‌کنند و معتقدند بی‌نظمی در واحدهای همسایگی، وجود جنایت و بزهکاری، ویرانگری، رنگ‌پاشی بر دیوارها، پرسه‌زدن، شلوغی و مصرف مواد مخدر موجب می‌شود ساکنان میزان بالایی از ترس و بی‌اعتمادی را از خود به نمایش بگذارند (امیرکافی، 1383: 4-63). ساکنان براساس نگرانی‌هایی که از این مسائل دارند از خود واکنش نشان می‌دهند. آن‌ها ممکن است از تعامل با همسایگان اجتناب کنند، از شرکت در فعالیت‌های محلی پرهیز نمایند، یا حتی در صورت امکان، محله مسکونی خود را ترک کنند (همان).

براون و دیگران (2003) نیز از همین دیدگاه حمایت می‌کنند. آن‌ها معتقدند ترس از تبهکاری موجب می‌شود ساکنان خود را از مکان‌های عمومی و رویدادهای محلی دور نگه دارند. ترس دامنه دل‌بستگی به اجتماع محلی را کاهش می‌دهد و ممکن است اجتماع را به خانه و منزل مسکونی محدود کند. ترس به احساس آسیب‌پذیری بیشتر می‌انجامد و آسیب‌پذیری، فرسایش دل‌بستگی به اجتماع محلی را به دنبال دارد.

به طور کلی، آنچه از ادبیات مربوط به بی‌سازمانی اجتماعی استنتاج می‌شود، این است که ثبات در واحدهای همسایگی بر نوع پاسخ به بی‌نظمی تأثیر می‌گذارد. در واحدهای همسایگی باثبات، احتمالاً ساکنان تمایل بیشتری برای مداخله در حوادث و رویدادها دارند، یا کمتر درباره امنیت شخصی نگران هستند (تیلور، 1996؛ بوچفیلد، 2009؛ رینبرگر و همکاران، 2011).

ثبات نه تنها دل‌بستگی به محله مسکونی را افزایش می‌دهد، بلکه همچنین تلاش در جهت مقابله با جنایت و بزهکاری را نیز فزونی می‌بخشد. ثبات، امکان توسعه پیوندهای اجتماعی محلی را فراهم می‌سازد و پیوندهای اجتماعی محلی نیز کوشش ساکنان را برای نظارت بر موقعیت‌های بیرونی و فضای عمومی در واحد همسایگی، تسهیل می‌کند. تماس اجتماعی، به‌ویژه در عرصه عمومی و همکاری متقابل غیر رسمی، اجازه می‌دهد ساکنان بیشتر با هم آشنا شوند. توانایی ساکنان در شناخت همسایگان، کنترل اجتماعی غیر رسمی را تقویت می‌کند. همچنین تعاملات مکرر و مداوم و انجام مبادلات اجتماعی، اعتماد اجتماعی و احساس امنیت را در میان همسایگان افزایش می‌دهد و به دل‌بستگی به محله مسکونی منجر می‌شود.

در مجموع، با توجه به دیدگاه‌های نظری و مجموعه مطالعات پیمایشی انجام‌شده، می‌توان عوامل مؤثر بر دل‌بستگی به محله مسکونی را به سه دسته تقسیم کرد (لویکا، 2010؛ کومستوک و دیگران، 2010) که در ادامه به شرح آن‌ها خواهیم پرداخت.

عوامل اجتماعی

در میان عوامل اجتماعی، تأثیر پیوندها⁴² و روابط اجتماعی بر دل‌بستگی به محله مسکونی حائز اهمیت است. در اکثر مطالعات، پیوندهای اجتماعی پیش‌بینی‌کننده قوی و مثبتی بوده است (لویکا، 2010).

روابط اجتماعی به تعاملات میان همسایگان ارجاع دارد و مواردی مانند قرض‌دادن یا قرض‌گرفتن ابزار و لوازم، نگهداری از بچه‌ها، ملاقات‌های غیر رسمی، درخواست کمک در مواقع اضطراری و... را دربرمی‌گیرد. از طریق این تعاملات، همسایگان یکدیگر را مورد حمایت احساسی، شخصی، ابزاری و اطلاعاتی قرار می‌دهند (چاویز و واندرزمن، 1990: 58؛ همچنین نگاه کنید به آپرکرامبی، 1388).

⁴⁰Systemic social disorganization

⁴¹Neighborhood viability

⁴²Ties

تماس‌های چهره به چهره همسایگان و دوام آن، باعث وابستگی عاطفی می‌شود، دوستی‌های متقابل را بیشتر می‌کند و اعتماد اجتماعی را افزایش می‌دهد (چلبی، 1375؛ چلبی و امیرکافی، 1383). در عین حال، تماس‌ها اتصال احساسی مشترک⁴³ را در بین ساکنان تقویت می‌کند که این امر موجب حفظ حس اجتماع⁴⁴ می‌شود (مک‌میلان و چاویز، 1986؛ چاویز و واندرزمن، 1990). متغیر اجتماعی⁴⁵ دیگری که بر روی دلبستگی به مکان تأثیر دارد، احساس امنیت در منطقه مسکونی⁴⁶ است (لویکا، 2010). ساکنانی که محله مسکونی خود را امن می‌دانند، نسبت به آن دلبستگی بیشتری ابراز می‌کنند. در عین حال، ساکنانی که دلبستگی بیشتری به محله مسکونی خود دارند، برای مقابله با جرم و جنایت آمادگی بیشتری از خود نشان می‌دهند (کومستوک و دیگران، 2010).

در تحقیقات اجتماعی، احساس امنیت غالباً به دو شکل عینی⁴⁷ (میزان وقوع جرم و جنایت در منطقه مسکونی) یا به‌عنوان احساس ذهنی امنیت⁴⁸ عملیاتی می‌شود. شواهد موجود نشان می‌دهد، هر زمان که تأثیر این متغیر مورد بررسی قرار گرفته است، پیش‌بینی‌کننده مثبت دلبستگی بوده است.

عوامل اجتماعی – جمعیتی

مدت اقامت در منطقه مسکونی و سن از عوامل اجتماعی – جمعیتی هستند که بر دلبستگی تأثیر می‌گذارند. اهمیت متغیر مدت اقامت در ایجاد دلبستگی به همسایگی ابتدا در مطالعه کلاسیک کاساردا و جانویتز (1974) مشخص شد. یافته‌های آن‌ها الگوی نظام‌مند اجتماع محلی⁴⁹ را تأیید کرد. بر طبق این دیدگاه، فروپاشی اجتماعات و تحلیل‌رفتن دلبستگی اجتماعی، ناشی از تحرک فزاینده ساکنان⁵⁰ است و این امر با تشدید فرآیند شهرنشینی که الگوی توسعه خطی بر آن تأکید داشت ارتباط چندانی ندارد. در این الگو بر ثبات⁵¹ که موجب انسجام اجتماعی می‌شود، تأکید شده است.

عوامل محیطی

پیوندهای اجتماعی، احساس امنیت، اعتماد و... متغیرهایی هستند که بولان (1997) آن‌ها را از «سنخ مردم»⁵² می‌نامد و در مقابل متغیرهای از «سنخ مکان»⁵³ قرار می‌گیرند. متغیرهای اخیر به ویژگی‌های محیط مربوط است که دلبستگی به مکان را تسهیل می‌کند یا از رشد آن جلوگیری می‌نماید (لویکا، 2010: 38).

محققانی که بر عوامل فضایی⁵⁴ تأکید می‌کنند، معتقدند فضای عمومی ایمن در واحدهای همسایگی، فرصتی برای ملاقات و دیدار ساکنان فراهم می‌سازد و به توسعه پیوندهای اجتماعی محلی می‌انجامد (وو و تسای⁵⁵، 2008؛ بایز و دیگران، 2007؛ ماس و دیگران، 2009؛ لیدن، 2003؛ همچنین نگاه کنید به: گل، 1387).

⁴³ Shared emotional connection

⁴⁴ Sense of community

⁴⁵ Social variable

⁴⁶ Sense of security in residential area

⁴⁷ Objective

⁴⁸ Subjective sense of security

⁴⁹ Systemic model of local community

⁵⁰ Increased mobility residents

⁵¹ Stability

⁵² Type of people

⁵³ Type of place

⁵⁴ Spatial factors

⁵⁵ Wu and Tsai

تحقیقات نشان می‌دهد بخش عمده تماس‌های همسایگان در مکان‌های آموزشی، ورزشی، تفریحی و... صورت می‌گیرد. این مکان‌ها (برای مثال فضاهای سبز و پارک‌ها) با ایجاد فضایی مطبوع و جذاب تعامل همسایگان را تسهیل می‌کند، تعامل نیز به نوبه خود موجب تقویت حس اجتماعی و دلبستگی به مکان می‌شود.

از جنبه دیگر، امکان ملاقات ساکنان در فضاهای عمومی موجب تقویت اعتماد عمومی می‌شود که برای توسعه سرمایه اجتماعی در واحدهای همسایگی ضروری است. میزان بالایی از تعامل اجتماعی در میان ساکنان می‌تواند دلبستگی به واحدهای همسایگی را ارتقا بخشد.

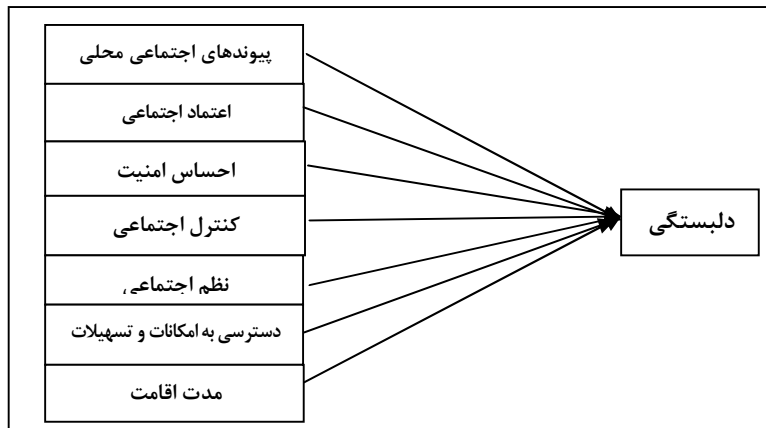
در مطالعات محیطی، خصایص فیزیکی محیط به دو شیوه عینی و ذهنی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در روش عینی ویژگی‌ها و خصایص محیط از طریق انتخاب مکان‌هایی که به لحاظ معماری یا سایر خصایص شهری متفاوت هستند، صورت می‌گیرد و سپس تأثیر این تفاوت‌ها بر روی دلبستگی به مکان سنجیده می‌شود.

در روش ذهنی، محققان ارزیابی ذهنی ساکنان را در مورد امکانات و تسهیلات و میزان دسترسی به آن‌ها، نحوه حفظ و نگهداری بناها، میزان بی‌نظمی، و فعالیت‌های غیر مدنی در منطقه مسکونی مورد سنجش قرار می‌دهند.

در اینجا فرض بر این است که ارزیابی پاسخگویان از امکانات و محدودیت‌ها یا کیفیت زندگی در منطقه مسکونی، نگرش آن‌ها را نسبت به محل زندگی شکل می‌دهد و دلبستگی به آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اکنون با توجه به دسته‌بندی عوامل مستقل و با عنایت به دیدگاه‌ها و نظراتی که در بخش مبانی نظری پژوهش ارائه گردید، الگوی تحلیلی شماره 1 برای این تحقیق طراحی شده است. قبل از آنکه به بررسی فرضیه‌ها پردازیم، ذکر چند نکته پیرامون الگوی تحلیلی ضروری است.

نکته اول اینکه الگوی تحقیق حاضر حاصل رویکردی تلفیقی است. نظریه تلفیقی عمدتاً از ترکیب الگوی نظام‌مند، مفهوم ارزش کاربری محله مسکونی و نظریه بی‌سازمانی اجتماعی به دست آمده است.

نکته دوم اینکه در این الگو بر رابطه یک‌سویه میان متغیرهای مستقل و متغیر وابسته تأکید شده است. از این رو، هر پیکان، یک رابطه علی مفروض را نشان می‌دهد. با این همه، باید توجه داشت که رویکردهای نظری غالباً به رابطه دوسویه و متقابل و همچنین به تأثیر مستقیم و غیر مستقیم متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته اشاره می‌کنند. برای مثال، از دیدگاه نظری احساس ناامنی و آسیب‌پذیری، به طور گسترده، دلبستگی را کاهش می‌دهد و احساس امنیت موجب دلبستگی به محله مسکونی می‌شود. از طرف دیگر، دلبستگی به محله مسکونی نیز می‌تواند احساس امنیت را در زندگی روزانه ایجاد کند. به طور مشابهی، می‌توان دو ترتیب علی بدیل را در مورد رابطه متغیرهای دلبستگی و بی‌نظمی مطرح کرد: از یک سو، ساکنانی که به اجتماع محلی دلبستگی بیشتری دارند، احتمالاً تمایل و آمادگی بیشتری خواهند داشت که به مقابله با بی‌نظمی بپردازند و کنترل اجتماعی غیر رسمی قوی‌تری را اعمال نمایند. از سوی دیگر، در محلاتی که ساکنان به‌جای کنارکشیدن و انزوا به مقابله با بی‌نظمی می‌پردازند، اطمینان و دلبستگی‌شان به اجتماع محلی تقویت می‌شود. در واقع، انتظارات ساکنان در مورد مراقب‌بودن همسایگان، احساسات محلی را عمیق‌تر می‌کند. در مورد تأثیر مستقیم و غیر مستقیم متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته، با وضعیت مشابهی مواجه هستیم. چنانچه در بخش مبانی نظری اشاره شد، بر طبق الگوی نظام‌مند، متغیر مدت اقامت، علاوه بر تأثیر مستقیم، به طور غیر مستقیم و از طریق تقویت پیوندهای اجتماعی محلی بر دلبستگی تأثیر می‌گذارد. این وضعیت در مورد تأثیر متغیر دسترسی به امکانات و تسهیلات بر دلبستگی به اجتماع محلی نیز صادق است. در حالی که مدل ارزش کاربری بر تأثیر مستقیم این متغیر بر دلبستگی تأکید می‌کند، کسانی که نقش عوامل محیطی و فضایی را مهم می‌دانند، به تأثیر غیر مستقیم متغیر مذکور اشاره می‌کنند که از طریق فراهم‌ساختن امکان تعامل اجتماعی در میان ساکنان صورت می‌گیرد.



نمودار 1. مدل تحلیلی

نکته سوم اینکه در مدل تحقیق، متغیرها در سطح فردی مورد سنجش قرار گرفته‌اند و تأثیر هم‌زمان متغیرهای مستقل در دو سطح خرد و کلان بررسی نشده است. آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که اگر تعداد نمونه‌ها در سطح اجتماع محلی به حد کفایت باشد و متغیرهای ساختاری نیز به طور دقیق سنجیده شوند، تحلیل چندسطحی می‌تواند تبیین کامل‌تری را از مسئله ارائه کند. از آنجا که در این تحقیق، امکان چنین تحلیلی وجود نداشت، تنها به منظور آزمون مدل ارزش کاربری، تأثیر وضعیت اقتصادی - اجتماعی منطقه مسکونی بر دلبستگی مورد بررسی قرار گرفت.

نکته آخر اینکه هرچند ما معتقدیم، چه در عالم نظر و چه در واقعیت، روابط میان متغیرها پیچیده است، مزیت مدل تحقیق آن است که طرحی ساده و قابل فهم از روابط متغیرهای مستقل با متغیر وابسته ارائه می‌کند.

فرضیه‌ها

فرضیه اول: بین متغیر پیوندهای اجتماعی محلی و دلبستگی به محله مسکونی رابطه وجود دارد. هرچقدر پیوندهای اجتماعی در میان همسایگان بیشتر و گسترده‌تر باشد، دلبستگی آن‌ها به محله مسکونی بیشتر است.

فرضیه دوم: بین متغیر اعتماد اجتماعی و دلبستگی به محله مسکونی رابطه وجود دارد. هرچقدر همسایگان اعتمادشان به یکدیگر بیشتر باشد، دلبستگی بیشتری به محله مسکونی خواهند داشت.

فرضیه سوم: بین متغیر احساس امنیت و دلبستگی به محله مسکونی رابطه وجود دارد. هرچقدر افراد در محله مسکونی احساس امنیت و آرامش بیشتری کنند، دلبستگی آن‌ها به محله مسکونی بیشتر است.

فرضیه چهارم: بین متغیر کنترل اجتماعی غیر رسمی و دلبستگی به محله مسکونی رابطه وجود دارد. هرچقدر تمایل ساکنان برای اقدام در جهت حل مسائل جمعی بیشتر باشد، دلبستگی آن‌ها به محله مسکونی افزایش می‌یابد.

فرضیه پنجم: بین متغیر نظم اجتماعی و دلبستگی به محله مسکونی رابطه وجود دارد. هرچقدر پایبندی ساکنان به رعایت هنجارهای اجتماعی بیشتر باشد، دلبستگی آن‌ها به محله بیشتر خواهد بود.

فرضیه ششم: بین متغیر دسترسی به امکانات و تسهیلات و دلبستگی به محله مسکونی رابطه وجود دارد. هرچقدر ساکنان دسترسی بیشتری به امکانات تفریحی، آموزشی، بهداشتی و... در محله مسکونی داشته باشند، دلبستگی آن‌ها به محله بیشتر خواهد بود.

فرضیه هفتم: بین متغیر مدت اقامت و دل‌بستگی به محله مسکونی رابطه وجود دارد. ساکنانی که سال‌های بیشتری در محله مسکونی سکونت دارند، دل‌بستگی بیشتری به محله مسکونی خواهند داشت.

روش تحقیق

در این بخش ابتدا به تعریف متغیرهای مستقل و وابسته می‌پردازیم، سپس به نکاتی در مورد جامعه آماری و نمونه تحقیق اشاره می‌کنیم و در نهایت، اعتبار و روایی ابزار سنجش را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

چنان‌که اشاره شد، متغیر وابسته در تحقیق حاضر، دل‌بستگی به محله مسکونی است که دارای ابعاد شناختی، عاطفی و رفتاری است و به‌عنوان احساس دل‌بستگی و تعلق ساکنان به محله مسکونی توصیف می‌شود. از آنجا که در بررسی حاضر بر بعد عاطفی دل‌بستگی تأکید شده است، این مفهوم با معرفی نظیر «زندگی در محله مسکونی و احساس درخانه‌بودن»، «ترک محله مسکونی و احساس ناراحتی و غمگینی» و همچنین «میزان تعهد ساکنان نسبت به محله مسکونی» و... عملیاتی شده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این برداشت، پیوندهای عاطفی که ساکنان را به محله مسکونی مرتبط می‌سازد، از پیوندهای اجتماعی محلی متمایز است. در تحقیق حاضر، پیوندهای اجتماعی محلی نه به‌عنوان بعدی از دل‌بستگی به محله مسکونی، بلکه به‌عنوان متغیری مستقل و تأثیرگذار مورد بررسی قرار گرفته است. تأکید بر این تمایز مهم است، چون گاهی اوقات محققان پیوندهای اجتماعی محلی را به‌عنوان بعد رفتاری متغیر دل‌بستگی به محله مسکونی مفهوم‌سازی می‌کنند.

پیوندهای اجتماعی محلی: بیان‌کننده روابط و تعاملات اجتماعی پایدار در میان همسایگان است و طیف گسترده‌ای از مبادلات اجتماعی (دیدارهای روزانه، گفت‌وگوهای خودمانی، انجام مهمانی‌ها و برگزاری مراسم، تقاضای کمک به هنگام نیاز و...) را دربرمی‌گیرد. اعتماد: به معنای حسن ظن ساکنان محله مسکونی به همسایگان است.

احساس امنیت: احساس امنیت را می‌توان در امان بودن یا در امان حس کردن خود از تهدید، صدمه، آسیب و خطر تعریف کرد. کنترل اجتماعی غیر رسمی: به معنای آمادگی و تمایل ساکنان برای مداخله و اقدام در جهت حل مسائل محله مسکونی است و مواردی نظیر علاقه به امور جاری، نظارت بر رفتار و روابط فرزندان در سطح محله، توجه به حفظ پاکیزگی و زیبایی محله، تلاش در جهت تأمین آرامش ساکنان، شناخت غریبه‌ها و قابل تشخیص بودن آن‌ها را برای ساکنان دربرمی‌گیرد.

نظم اجتماعی: به معنای عمل به هنجارهای اجتماعی، رعایت حقوق همسایگان و نبود رفتارهای غیر مدنی در سطح محله است. دسترسی به امکانات و تسهیلات: بیانگر میزان بهره‌مندی ساکنان از منابع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجود در محله است. مدت اقامت: مبین مدت زمان سکونت افراد در محله مسکونی است.

جامعه آماری و نمونه تحقیق

برطبق سرشماری سال 1385، جمعیت شهر کرمان معادل 515114 نفر است که در تقسیمات شهرداری در پنج منطقه مسکونی ساکن‌اند. از این تعداد، حدود 334456 نفر بالاتر از بیست سال دارند.

آماردانان (ر.ک: لین، 1976) برای چنین جمعیتی با p و q معادل $0/5$ و خطای نمونه‌گیری $\pm 5\%$ و سطح اطمینان 95% نمونه‌ای معادل 384 نفر را مناسب می‌دانند.

شایان ذکر است که جامعه آماری پژوهش حاضر، افراد بالای بیست سال ساکن در مناطق مسکونی شهر کرمان بوده‌اند و روش نمونه‌گیری در این مطالعه، نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای است که در پیمایش مناطق شهری کاربرد دارد. براساس این روش نمونه‌گیری، ابتدا سه منطقه (2 و 3 و 4) با وضعیت اقتصادی - اجتماعی بالا، متوسط و پایین از مناطق پنج‌گانه شهر کرمان انتخاب شد. حجم نمونه با توجه به محدودیت‌های زمانی و امکانات تحقیق و همچنین با در نظر گرفتن پیشنهاد لین (384 نفر) و رهنمودهای کرلینجر و پدهاور (1366) مبنی بر حداقل 200 نمونه برای کنترل نوسانات وزن‌های بتا و خطای استاندارد، 320 نفر در نظر گرفته شد.

با مشخص شدن مناطق مسکونی و حجم نمونه، محدودهٔ بلوک‌های هر منطقه (عمدتاً در محدودهٔ بلوار جمهوری، خواجه و سرباز) مشخص گردید. تعداد پاسخگویان در هر منطقه، متناسب با تعداد ساکنان آن منطقه و براساس فرمول «جمعیت هر منطقه تقسیم بر جمعیت کل ضربدر تعداد نمونه» محاسبه شد و سپس با نمونه‌گیری از منازل مسکونی در بلوک‌های مورد نظر، یکی از اعضای خانواده که بالاتر از بیست سال داشت انتخاب شد.

اعتبار و پایایی

به منظور تعیین اعتبار⁵⁶ و پایایی⁵⁷ ابزار سنجش، ابتدا گویه‌های مربوط به متغیرها طرح و در قالب پرسش‌نامه تنظیم شد و در اختیار استادان دانشگاه قرار گرفت تا نظرات خود را دربارهٔ قابلیت سنجش آن‌ها و رعایت نکات دستوری و نگارشی اعلام کنند. در این مرحله، با توجه به نظرات مطرح‌شده، نسبت به اصلاح، تعدیل و حذف برخی گویه‌ها اقدام شد. پس از تعیین اعتبار صوری، سنجش روایی شاخص‌ها در دو مرحلهٔ آزمون مقدماتی (مصاحبه با 30 نفر از ساکنان محلات مسکونی) و آزمون نهایی (مصاحبه با 320 نفر از ساکنان) انجام گرفت. در آزمون نهایی، ضریب آلفای کرونباخ برای متغیرهای دل‌بستگی به محلهٔ مسکونی، پیوندهای اجتماعی محلی، اعتماد اجتماعی، احساس امنیت، کنترل اجتماعی غیر رسمی، نظم اجتماعی، دسترسی به امکانات و تسهیلات به ترتیب معادل 0/63، 0/60، 0/90، 0/85 و 0/73 و 60/0/52 به دست آمد.



⁵⁶ Validity

⁵⁷ Reliability

یافته‌ها

1- توصیف متغیرها

متغیرهای پیشینه‌ای

نتایج بدست آمده نشان می‌دهد که از کل پاسخگویان (300 نفر)، 45 درصد (135 نفر) مرد و 55 درصد (165 نفر) زن هستند. اکثر پاسخگویان در گروه سنی 20-30 قرار دارند و میانگین سنی آنان 33 سال است. از نظر وضعیت تأهل، 69/3 درصد پاسخگویان متأهل و 30/7 درصد مجردند. به لحاظ تحصیلات، اکثر پاسخگویان (38 درصد) دارای مدرک دیپلم هستند، 1/7 درصد بی‌سواد، 6 درصد ابتدایی، 11/7 درصد سیکل، 10/7 درصد فوق دیپلم، 25/3 درصد لیسانس، 5/7 درصد فوق لیسانس و 1 درصد از پاسخگویان دارای مدرک دکتری و بالاتر هستند. به لحاظ وضعیت فعالیت، اکثر پاسخگویان (38/3 درصد) شاغل، 17/3 درصد خانه‌دار، 17/4 درصد در جست‌وجوی کار، 15 درصد محصل و دانشجو و 12 درصد از پاسخگویان بازنشسته هستند. از نظر میزان درآمد، 13/3 درصد از پاسخگویان درآمدشان کمتر از 100 هزار تومان است. 39/7 درصد درآمدی بین 101 تا 300 هزار تومان، 25/7 درصد درآمدی بین 301 تا 500 هزار تومان و نهایتاً 21/3 درصد از پاسخگویان درآمدشان بیش از 500 هزار تومان است. درخصوص نوع مسکن نیز باید گفت، اکثر پاسخگویان (63/4 درصد) دارای منزل شخصی، 28/3 درصد دارای منزل استیجاری، 1/3 درصد دارای منزل سازمانی و 7 درصد به سایر موارد تعلق دارند. از نظر تحرک ساکنان، نتایج نشان می‌دهد که 31/7 درصد از پاسخگویان تاکنون محل سکونت خود را تغییر نداده‌اند و به ترتیب 20/7 درصد یک‌بار، 28/3 درصد دو تا سه بار و 19/3 درصد بیش از سه بار محل زندگی خود را تغییر داده‌اند. در مجموع، نتایج حاکی از این است که تعداد پاسخگویانی که محل سکونت خود را تغییر داده‌اند بیشتر از دو برابر پاسخگویانی است که در محله مسکونی اقامت ثابتی داشته‌اند.

متغیر وابسته: دلبستگی به محله مسکونی بر اساس یازده گویه به شرحی که در جدول 1 آمده، مورد سنجش قرار گرفته است. چنان که ملاحظه می‌شود، گویه‌ها در قالب طیف لیکرت به دو صورت مثبت و منفی با پنج امکان پاسخ (کاملاً مخالفم، مخالفم، مردد، موافقم، کاملاً موافقم) طرح شده‌اند. نمرات طیف بین 1 و 5 قرار دارد؛ 1 مبین دلبستگی کم و 5 نشان‌دهنده دلبستگی زیاد به محله مسکونی است.

در جدول 1 توزیع فراوانی پاسخ‌ها و انحراف معیار نمرات مربوط به هر گویه، پس از هم‌جهت‌کردن گویه‌های مثبت و منفی آمده است که ذیلاً به نکات مهم آن اشاره می‌شود.

در مورد گویه اول: «احساس می‌کنم به محله‌ام وابسته شده‌ام»، نتایج نشان می‌دهد، وابستگی احساسی 30 درصد از پاسخگویان به محله مسکونی در حد کم و خیلی کم است؛ درمقابل وابستگی احساسی 57/3 درصد از آن‌ها در حد زیاد و خیلی زیاد است. همچنین میزان وابستگی احساسی 12/7 درصد از پاسخگویان در حد متوسط ارزیابی می‌شود.

میانگین وابستگی احساسی پاسخگویان به محله مسکونی معادل 3/39 است که براساس طیف 1 تا 5، بیش از حد متوسط ارزیابی می‌شود.

در مورد گویه دوم: «محله‌ام را خیلی دوست دارم»، نتایج حاکی از این است که میزان علاقه 6/7 درصد از پاسخگویان به محله مسکونی در حد خیلی کم و 14 درصد از آن‌ها در حد کم است. در مقابل میزان علاقه 21 درصد از پاسخگویان در حد خیلی زیاد و 38/3 درصد از آن‌ها در حد زیاد است. همچنین، میزان علاقه 20 درصد از پاسخگویان در حد متوسط ارزیابی می‌شود.

میانگین علاقه پاسخگویان به محله مسکونی معادل 3/53 به دست آمده است که براساس طیف 1 تا 5، بیش از حد متوسط محسوب می‌شود.

در مجموع، بررسی میانگین گویه‌ها نشان می‌دهد که هرچند دلبستگی پاسخگویان به محله مسکونی در حد بالایی قرار ندارد، میزان آن از حد متوسط بیشتر است و این امر در میانگین متغیر (شاخص) دلبستگی به محله مسکونی (36/78) که از ترکیب یازده گویه حاصل

شده، انعکاس یافته است. علاوه بر این، حداقل و حداکثر نمرات بالقوة پاسخگویان (با توجه به نمرات طیف که بین 1 تا 5 قرار دارد) 11 و 55 و حداقل و حداکثر نمرات بالفعل پاسخگویان (نمراتی که عملاً پاسخگویان کسب کرده‌اند) 14 و 54 به دست آمده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول 1. آماره‌های توصیفی متغیر دل‌بستگی به محله مسکونی (تعداد پاسخگویان = 300)

ردیف	گویه‌ها	میزان (درصد)					انحراف معیار
		کاملاً مخالفم	مخالفم	مرد	موافقم	کاملاً موافقم	
1	احساس می‌کنم به محله‌ام وابسته شده‌ام.	8/3	21/7	12/7	37/3	20	3/39
2	محله‌ام را خیلی دوست دارم.	6/7	14	20	38/3	21	3/53
3	اگر چند روز از محله‌ام دور باشم احساس دل‌تنگی می‌کنم.	7/3	20	14/7	39/3	18/7	3/42
4	به همسایگانم دل‌بستگی عاطفی دارم.	11/7	27/3	28/3	23/7	9	2/91
5	اگر در محله‌ام روشنایی معابر خراب شود سریعاً پیگیری می‌کنم تا مشکل برطرف شود.	7	17/7	13/7	41	20/7	3/51
6	ترجیح می‌دهم در هیئت‌های محله خودم شرکت کنم.	8/7	12	13	39/3	27	3/64
7	اگر کسی از محله‌ام بدگویی کند ناراحت می‌شوم.	3	9	19/7	43/3	25	3/78
8	هرگز حاضر به ترک محله خود نیستم.	20/7	28/7	10/7	20/3	19/7	2/90
9	اگر فرصتی پیش بیاید دوست دارم از این محله بروم.	23/3	29/7	9	19/3	18/7	3/20
10	در انتخاب این محله برای زندگی دلیل خاصی ندارم.	13	25	24/7	22/7	14/7	2/99
11	هیچ احساسی نسبت به محله‌ای که در آن زندگی می‌کنم ندارم.	17/3	42/7	19/7	14/7	5/7	3/51

2- بررسی رابطه متغیرهای مستقل با دل‌بستگی به محله مسکونی

رابطه متغیرهای پیشینه‌ای با دل‌بستگی به محله مسکونی: از میان متغیرهای پیشینه‌ای، جنس، وضعیت تأهل، تحرک (جابه‌جایی) ساکنان و وضعیت اقتصادی - اجتماعی مناطق مسکونی با دل‌بستگی به محله مسکونی رابطه نشان می‌دهد. جنسیت: چنان‌که در جدول 2 ملاحظه می‌شود، میانگین دل‌بستگی به محله مسکونی در بین مردان و زنان متفاوت است و این تفاوت به لحاظ آماری معنی‌دار است. بررسی میانگین‌ها نشان می‌دهد که میزان دل‌بستگی به محله مسکونی در بین مردان (37/99) بیشتر از زنان (35/79) است. اگرچه این تفاوت می‌تواند علل مختلفی داشته باشد، با وجود این بر گسترش بی‌رویه شهرها بیش از همه تأکید می‌شود. افزایش جمعیت و توسعه شهری بدون برنامه می‌تواند منجر به افزایش آسیب‌های اجتماعی و انسانی شود و این مسائل می‌تواند احساس ناامنی را در میان زنان، که به لحاظ فیزیکی آسیب‌پذیرترند، حتی در محلات مسکونی، افزایش دهد. احساس ناامنی نیز می‌تواند به کاهش دل‌بستگی به محله مسکونی منجر شود.

جدول 2. رابطه جنس و دل‌بستگی به محله مسکونی

سطح معنی داری	میانگین	تعداد پاسخ‌ها (N)	جنسیت	متغیر مستقل
				متغیر وابسته
0/02	37/99	135	مرد	دل‌بستگی به محله مسکونی
	35/79	165	زن	

وضعیت تأهل: چنان‌که در جدول 3 مشاهده می‌کنید، میانگین دل‌بستگی به محله مسکونی افراد متأهل (37/63) بیشتر از افراد مجرد (34/84) است و این تفاوت به لحاظ آماری معنی‌دار است.

جدول 3. رابطه وضعیت تأهل و دلبستگی به محله مسکونی

سطح معنی داری	میانگین	تعداد پاسخ‌ها (N)	وضعیت تأهل	متغیر مستقل
			متأهل	متغیر وابسته
0/01	37/63	208	متأهل	دلبستگی به محله مسکونی
	34/84	92	مجرد	

تحرک (جابه‌جایی) ساکنان: نتایج به دست آمده در مورد تحرک ساکنان نشان می‌دهد که دلبستگی به محله مسکونی در میان کسانی که محل مسکونی خود را تغییر نداده‌اند، در مقایسه با کسانی که به این کار مبادرت کرده‌اند، بیشتر است. یافته‌ها حاکی از این است که میانگین دلبستگی به محله مسکونی (39/47) در بین پاسخگویانی که هرگز محل زندگی خود را تغییر نداده‌اند از همه بیشتر است و پس از آن، به ترتیب پاسخگویانی که یک‌بار (35/79)، دو تا سه بار (35/72) و نهایتاً بیش از سه بار (34/97) نقل مکان کرده‌اند، قرار دارند. نتایج فوق با الگوی نظام‌مند مطابقت دارد.



جدول 4. رابطه تحرک (جاه‌جایی) ساکنان با دل‌بستگی به محله مسکونی

سطح معنی‌داری	اف	میانگین مجاورات	درجه آزادی	مجموع مجذورات	
0/003	4/84	345/641	3	1036/924	بین‌گروهی
		71/402	296	21135/113	درون‌گروهی
			299	22172/037	جمع

وضعیت اقتصادی - اجتماعی منطقه مسکونی: نتایج به دست آمده حاکی از این است که دل‌بستگی ساکنان به محله مسکونی در مناطق سه‌گانه متفاوت بوده و این تفاوت به لحاظ آماری معنادار است. بررسی میانگین دل‌بستگی پاسخگویان به تفکیک مناطق شهری نشان می‌دهد که دل‌بستگی به محله مسکونی در میان ساکنان مناطقی که از وضعیت اقتصادی - اجتماعی بالا یا متوسط (به ترتیب با میانگینی معادل 38/1 و 38/5) برخوردارند، بیش از ساکنان مناطق محروم (34/9) بوده است. نتایج فوق با دیدگاه لوگان و مالاچ مطابقت دارد.

جدول 5. رابطه وضعیت اقتصادی - اجتماعی مناطق شهری با دل‌بستگی به محله مسکونی

سطح معنی‌داری	اف	میانگین مجذورات	درجه آزادی	مجموع مجذورات	
0/002	6/23	446/96	2	893/91	بین‌گروهی
		71/64	297	21278/13	درون‌گروهی
			299	22172/04	جمع

همبستگی متغیرهای مستقل با دل‌بستگی به محله مسکونی

جدول 6 همبستگی میان عوامل مستقل را با متغیر وابسته نشان می‌دهد. چنان‌که در ستون اول این جدول ملاحظه می‌شود، شدت و میزان همبستگی‌ها قابل ملاحظه است. جهت رابطه کلیه متغیرها مثبت است و رابطه همگی متغیرها کاملاً معنی‌دار (0/000) است. بیشترین میزان همبستگی میان دو متغیر احساس امنیت و دل‌بستگی به محله مسکونی است (0/58)، و پس از آن همبستگی پیوندهای اجتماعی محلی با دل‌بستگی به محله مسکونی قرار دارد (0/57)، در مقابل همبستگی میان دو متغیر مدت اقامت و دل‌بستگی به محله مسکونی (0/22) در مقایسه با سایر همبستگی‌ها از همه کمتر است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

جدول 6. ماتریس همبستگی متغیرهای مستقل با دل‌بستگی به محله مسکونی

متغیرها	دل‌بستگی محله مسکونی	پیوندهای اجتماعی محلی	اعتماد اجتماعی	احساس امنیت	کنترل اجتماعی	نظم اجتماعی	میزان دسترسی به امکانات و تسهیلات	مدت اقامت
دل‌بستگی به محله مسکونی	-							
پیوندهای اجتماعی محلی	0/572***	-						
اعتماد اجتماعی	0/399***	0/659***	-					
احساس امنیت	0/585***	0/301***	0/307**	-				
کنترل اجتماعی	0/348***	0/410***	0/227***	0/208***	-			
نظم اجتماعی	0/440***	0/347***	0/263***	0/385***	0/155*	-		
میزان دسترسی به امکانات و تسهیلات	0/523***	0/249***	0/184***	0/443***	0/214***	0/268***	-	
مدت اقامت	0/229***	0/330***	0/205***	0/048	0/123	0/073	0/082	-

* P<0.01 ** P<0.001 ***P<0.0001

مقادیر مثبت همبستگی‌های به دست آمده به معنی آن است که هرچقدر میزان متغیرهای مستقل افزایش یابد، بر دل‌بستگی به محله مسکونی افزوده می‌شود. برای مثال، هرچقدر پیوندهای اجتماعی محلی گسترش یابند، اعتماد ساکنان به همسایگان بیشتر شود و ساکنان در محل زندگی خود احساس امنیت و آرامش بیشتری کنند، دل‌بستگی آن‌ها به محله مسکونی بیشتر می‌شود و بالعکس.

بر اساس مقادیر همبستگی‌های متغیرهای مستقل با متغیر وابسته، جهت رابطه‌ها و سطح معنی‌داری، می‌توان نتیجه گرفت که رابطه متغیرهای مستقل با دل‌بستگی به محله مسکونی با انتظارات نظری تحقیق مطابقت دارد و فرضیه‌های تحقیق را تأیید می‌کند.

مشارکت نسبی متغیرهای مستقل در تبیین دل‌بستگی به محله مسکونی

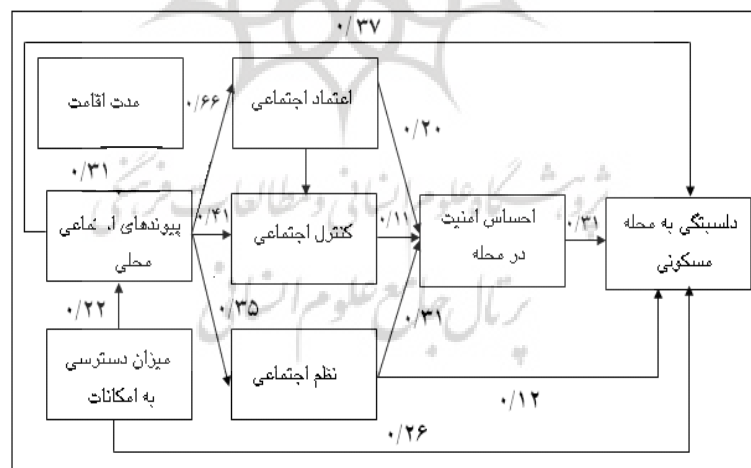
در بخش گذشته همبستگی متغیرهای مستقل با دل‌بستگی به محله مسکونی مورد بررسی قرار گرفت. چنان‌که اشاره شد، رابطه دو به دوی متغیرها حاکی از تأیید فرضیه‌ها بود. در این بخش تلاش می‌کنیم با بهره‌گیری از رگرسیون چندمتغیره، تأثیر هم‌زمان متغیرهای مستقل را بر متغیر وابسته بررسی کنیم و میزان اهمیت یا تأثیر خالصی را که هر متغیر مستقل بر متغیر وابسته دارد مشخص سازیم؛ نتایج به دست آمده که در جدول 7 مندرج است، نشان می‌دهد که متغیر پیوندهای اجتماعی محلی بیشترین تأثیر را بر دل‌بستگی به محله مسکونی (0/34) دارد و پس از آن متغیر احساس امنیت با تأثیری معادل (0/31) قرار دارد. کمترین میزان تأثیر مربوط به متغیرهای اعتماد (0/03-) و کنترل اجتماعی (0/07) و مدت اقامت (0/07) است.

جدول 7. میزان تأثیرات هم‌زمان متغیرهای مستقل بر دل‌بستگی به محله مسکونی

متغیرها	بتا	تی	معناداری
پیوندهای اجتماعی محلی	0/34	6/01	0/000
اعتماد اجتماعی	-0/03	-0/60	0/547
احساس امنیت	0/31	7/02	0/000
کنترل اجتماعی	0/07	1/64	0/101
نظم اجتماعی	0/13	2/99	0/003
دسترسی به امکانات و تسهیلات	0/25	5/87	0/000
مدت اقامت	0/07	1/74	0/081
مجدور آر تعدیل شده	مجدور آر	آر	مدل
0/58	0/59	0/77	1

همچنین مجذور آر معادل $0/59$ به دست آمده است و نسبت اف برابر با $60/46$ می‌باشد. مقدار مجذور آر نشان می‌دهد که 59 درصد از کل واریانس متغیر وابسته (دلبستگی به محله مسکونی) با یک ترکیب خطی از متغیرهای پیوندهای اجتماعی محلی، اعتماد، احساس امنیت، کنترل اجتماعی غیر رسمی، نظم اجتماعی، دسترسی به امکانات و تسهیلات و مدت اقامت توضیح داده شده است و 41 درصد از تغییرات بدون توضیح باقی مانده است که به عواملی نسبت داده می‌شود که این مدل به آن‌ها نپرداخته است. نسبت $60/46=$ ف با 7 و 292 درجه آزادی نشان می‌دهد که آر به لحاظ آماری کاملاً معنی‌دار ($0/000$) است.

تحلیل مسیر: تحلیل مسیر روشی است برای مطالعه تأثیرات مستقیم و غیر مستقیم متغیرهایی که علت گرفته شده‌اند در متغیرهایی که معلول فرض شده‌اند. تحلیل مسیر برای آزمون الگوهای علی به کار می‌رود و مستلزم تنظیم الگویی به صورت نمودار 2 است. در این الگو یا مدل متغیرهای مدت اقامت و دسترسی به امکانات و تسهیلات به عنوان متغیرهای بیرونی در نظر گرفته شده‌اند و فاقد فرضیه‌های علی در مدل تحلیل مسیرند. از این رو، واریانس آن‌ها ناشی از عواملی است که بیرون از مدل قرار دارند. در این مدل، متغیر وابسته (دلبستگی به محله مسکونی) تحت تأثیر چند متغیر مستقل است که این متغیرها با هم همبستگی داشته و روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند. نتایج تحلیل مسیر نشان می‌دهد که برخی از متغیرها تأثیرشان بر متغیر وابسته غیر مستقیم است و برخی دیگر دارای هر دو تأثیر مستقیم و غیر مستقیم هستند. برای مثال، مقادیر ضرایب مسیر نشان می‌دهد که همبستگی بین متغیر مدت اقامت و دلبستگی به محله مسکونی، عمدتاً از تأثیرات غیر مستقیم ناشی شده است. تأثیر مستقیم متغیر مدت اقامت بر متغیر وابسته $0/07$ است (نگاه کنید به جدول 7). در حالی که مجموع تأثیرات غیر مستقیم آن بر متغیر وابسته $0/15$ می‌باشد. تحلیل این موضوع مشخص می‌کند که اثر غیر مستقیم متغیر مدت اقامت قوی‌تر از اثر مستقیم آن است. به همین دلیل برای پیراستن مدل، حذف رابطه مستقیم آن با متغیر دلبستگی به محله مسکونی ضروری به نظر می‌رسد. این وضعیت در مورد متغیرهای اعتماد اجتماعی و کنترل اجتماعی نیز صادق است. همچنین مقادیر ضرایب مسیر نشان می‌دهد که پیوندهای اجتماعی محلی دارای هر دو تأثیر مستقیم ($0/37$) و غیر مستقیم ($0/17$) بر متغیر وابسته است. تأثیر غیر مستقیم این متغیر از طریق تأثیر بر متغیرهای اعتماد اجتماعی، کنترل اجتماعی و نظم اجتماعی و احساس امنیت صورت گرفته است.



نمودار 2. دیاگرام مسیر

علاوه بر این، متغیر دسترسی به امکانات و تسهیلات نیز دارای تأثیر مستقیم و غیر مستقیم بر متغیر وابسته است. تأثیر مستقیم آن معادل $0/26$ است و تأثیر غیر مستقیم آن، که از طریق متغیرهای پیوندهای اجتماعی محلی، اعتماد اجتماعی، کنترل اجتماعی، نظم اجتماعی و احساس امنیت اعمال می‌شود، معادل $0/26$ می‌باشد. در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد که به دلیل همبستگی عوامل مستقل با یکدیگر، ضرایب همبستگی (همبستگی دو به دو متغیرهای مستقل با متغیر وابسته) با ضرایب مسیر

(برای همان زوج متغیرها) متفاوت است. این ضرایب رابطه متغیرهای مستقل را با متغیر وابسته با حذف تأثیر متغیرهای مرتبط نشان می‌دهد.

با توجه به همبستگی عوامل مستقل باید اذعان داشت که اگرچه رابطه متغیرهای پیوندهای اجتماعی محلی، دسترسی به امکانات و تسهیلات، احساس امنیت و نظم اجتماعی با مدل اولیه تحقیق هم‌خوانی دارد، اما رابطه برخی متغیرها با متغیر وابسته با انتظارات نظری سازگاری کمتری دارد. در واقع، پیرایش مدل اولیه 1 و طرح آن در مدل شماره 2 که در آن به هر دو اثر مستقیم و غیر مستقیم متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته توجه شده است، به همین دلیل صورت گرفته است.

نتیجه‌گیری

همچنان‌که اشاره شد، دل‌بستگی به محله مسکونی مبین پیوند احساسی بین افراد و محیطی است که در آن سکونت دارند. این پیوند زمینه مساعدی را برای مشارکت سازمانی، سرمایه‌گذاری و عمل جمعی ساکنان در اجتماع محلی فراهم می‌سازد. مطابق با نتایج تحقیق، اگرچه میزان دل‌بستگی به محله مسکونی در میان پاسخگویان در حد بالایی قرار ندارد، میزان آن از حد متوسط بیشتر است.

بررسی رابطه متغیرهای پیشینه‌ای با متغیر وابسته نشان می‌دهد که جنسیت، وضعیت تأهل، تحرک ساکنان و وضعیت اقتصادی - اجتماعی مناطق مسکونی رابطه معنی‌داری با متغیر دل‌بستگی به محله مسکونی دارد. به طور کلی، مردها، افراد متأهل، کسانی که کمتر منزل مسکونی خود را عوض می‌کنند و همچنین افرادی که در مناطق مرفه‌تر زندگی می‌کنند، دل‌بستگی بیشتری به محله مسکونی خود دارند. به طور کلی، رابطه معنی‌دار متغیرهای تحرک ساکنان و وضعیت اقتصادی - اجتماعی مناطق مسکونی با متغیر وابسته، به ترتیب با فرضیات مربوط به مدل نظام‌مند و مدل ارزش کاربری محله مسکونی هم‌سویی دارد و آن را تأیید می‌کند.

همچنین بررسی همبستگی دو به دوی متغیرهای اصلی تحقیق شامل پیوندهای اجتماعی محلی، اعتماد اجتماعی، احساس امنیت، کنترل اجتماعی غیر رسمی، نظم اجتماعی، دسترسی به امکانات و تسهیلات و مدت اقامت با متغیر وابسته حاکی از این است که تقریباً همه متغیرهای مستقل رابطه مثبت و معنی‌داری با متغیر دل‌بستگی به محله مسکونی دارند و فرضیه‌های تحقیق را تأیید می‌کنند.

نتایج حاصل از تحلیل رگرسیون نیز مبین آن است که برحسب ارزش ضرایب بتا، پیوندهای اجتماعی محلی تعیین‌کننده‌ترین عامل تأثیرگذار بر دل‌بستگی به محله مسکونی محسوب می‌شود. این در حالی است که تأثیر متغیر اعتماد اجتماعی به دلیل همبستگی بالای آن با پیوندهای اجتماعی محلی کاهش چشمگیری نشان می‌دهد.

شایان ذکر است که تأثیر ترکیبی پیوندهای اجتماعی محلی و اعتماد اجتماعی به‌عنوان ابعاد سرمایه اجتماعی قابل توجه است و این امر نشان می‌دهد که سرمایه اجتماعی بیشترین تأثیر را بر متغیر وابسته دارد و پس از آن متغیرهای احساس امنیت، دسترسی به امکانات و تسهیلات و نظم اجتماعی قرار دارد. تأثیر قابل ملاحظه پیوندهای اجتماعی محلی بر دل‌بستگی به محله مسکونی با دیدگاه کاساردا و جانویتز (مدل نظام‌مند) مطابقت دارد و همچنین تأثیر متغیر احساس امنیت بر دل‌بستگی با دیدگاه‌های سامپسون و گراوز، بورسیک و گراسمیک و روس و جانگ (مدل بی‌سازمانی اجتماعی نظام‌مند) سازگار است.

علاوه بر این، نتایج مربوط به تحلیل مسیر حاکی از این است که سازوکار تأثیر متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته پیچیده‌تر از رابطه‌ای مستقیم است و اثر غیر مستقیم آن‌ها قابل ملاحظه می‌باشد. چنان‌که برای مثال، تأثیر متغیر مدت اقامت عمدتاً از طریق پیوندهای اجتماعی بر دل‌بستگی به محله مسکونی (با تأثیری معادل 0/31) صورت می‌گیرد. رابطه مذکور مبین آن است که اقامت طولانی در محله مسکونی، شناخت همسایه‌ها را از یکدیگر بیشتر می‌کند، تعداد دوستان را در همسایگی افزایش می‌دهد و

مشارکت در رخدادهای محلی را تقویت می‌نماید. از این رو، مدت اقامت عامل اساسی در توسعه پیوندهای اجتماعی محلی به شمار می‌آید. پیوندهای اجتماعی می‌توانند دلبستگی به محله مسکونی را افزایش دهند.

در مورد تأثیر متغیر دسترسی به امکانات و تسهیلات بر متغیر وابسته، نتایج نشان می‌دهد که تأثیر مستقیم این متغیر بر دلبستگی به محله مسکونی با دیدگاه لوگان و مالاچ هم‌خوانی دارد و از طرف دیگر، تأثیر غیر مستقیم آن بر دلبستگی که از طریق پیوندهای اجتماعی محلی صورت می‌گیرد، با دیدگاه‌های ماس و دیگران، لیدن، گیل و... که بر عوامل محیطی و فضایی تأکید می‌کنند سازگار است. بر طبق دیدگاه لوگان و مالاچ، هرچقدر افراد در محله مسکونی از امکانات و تسهیلات بیشتری بهره‌مند گردند و به عبارت دیگر، از رفاه بیشتری برخوردار باشند، دلبستگی بیشتری به محله مسکونی خواهند داشت. از سوی دیگر، بر اساس دیدگاه کسانی که بر عوامل محیطی و فضایی تأکید می‌کنند، وجود مراکز اقتصادی (فروشگاه‌ها و مراکز خرید)، مراکز تفریحی (پارک‌ها و زمین بازی بچه‌ها) و اماکن فرهنگی و نمادی در محله مسکونی، امکان روبه‌رو شدن ساکنان را با همسایگان فراهم می‌سازد. ملاقات‌های مکرر در این مراکز، موجب می‌شود شبکه ارتباطات و روابط دوستانه در میان ساکنان به شکلی ساده و با کمترین هزینه گسترش یابد.

از طرف دیگر، با گسترش شبکه روابط محلی، اعتماد متقابل تقویت می‌شود و اعمال کنترل اجتماعی تسهیل می‌گردد. در چنین شرایطی، ساکنان قادرند درباره مسائل محلی به بحث و گفت‌وگو بپردازند و هنجارها را ایجاد کنند. همچنین، می‌توانند نظارت بیشتری بر امور محله داشته باشند و با اعمال و رفتارهای غیر مدنی مقابله نمایند. علاوه بر این، شناخت متقابل، موجب کاهش گمنامی در محله می‌شود و احساس امنیت را در میان ساکنان تقویت می‌کند؛ احساس امنیت و آرامش به وجود آمده می‌تواند دلبستگی به محله مسکونی را افزایش دهد.

اما آنچه در مورد رابطه متغیر کنترل اجتماعی غیر رسمی با دلبستگی به محله مسکونی می‌توان گفت، این است که اگرچه همبستگی دو به دوی آن‌ها قابل ملاحظه و کاملاً معنادار است، در تحلیل رگرسیون چنین نتیجه‌ای به دست نیامد. بررسی تأثیر هم‌زمان متغیرهای مستقل نشان می‌دهد که کنترل اجتماعی غیر رسمی تأثیر مستقیمی بر متغیر وابسته ندارد و فرضیه تحقیق مربوط به آن را که در مدل 1 مطرح شد، تأیید نمی‌کند. از این رو، همان‌طور که در تحلیل مسیر اشاره شد، این عامل را می‌توان متغیر مداخله‌گری در نظر گرفت که اثرات پیوندهای اجتماعی را بر احساس امنیت میانجی‌گری می‌کند و بدین ترتیب تأثیر آن بر متغیر وابسته غیر مستقیم است.

در مجموع، با توجه به نتایج به دست آمده می‌توان نتیجه گرفت که دلبستگی به محله مسکونی تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله عوامل اجتماعی (پیوندهای اجتماعی محلی، احساس امنیت و...)، اقتصادی (وضعیت اقتصادی و اجتماعی مناطق مسکونی)، محیطی و فضایی (دسترسی به امکانات و تسهیلات و...) قرار دارد.

تردیدی نیست که از میان عوامل مذکور نقش پیوندهای اجتماعی محلی (چه به لحاظ تأثیر مستقیم و چه به لحاظ تأثیر غیر مستقیم آن) در تبیین متغیر وابسته از همه برجسته‌تر است. اما باید در نظر داشت که تأثیر مثبت این عامل زمانی محقق می‌شود که با عوامل اقتصادی و فضایی ترکیب گردد. اگرچه پیوندهای اجتماعی محلی در مناطق با وضعیت اقتصادی - اجتماعی بالا و متوسط که ساکنان از امکانات و تسهیلات مناسب‌تری برخوردارند می‌تواند دلبستگی به اجتماع محلی را تقویت کند و سکویی برای توسعه اجتماعی محلات فراهم سازد، پیوندهای اجتماعی در محلات محروم و منزوی می‌تواند نتایج معکوسی به بار آورد. در واقع، این پیوندها می‌تواند با ایجاد فضایی محدود و بسته به طور بالقوه بزهکاری و بی‌نظمی را گسترش دهد و دلبستگی به محله مسکونی را دچار فرسایش کند. در محلات منزوی و محرومی که تعاملات همسایگان به کسانی محدود می‌شود که مهارت، سبک زندگی، جهت‌گیری‌های ارزشی و عادات آن‌ها نمی‌تواند عاملی برای دستیابی به دستاوردهای ارزشمند اجتماعی به حساب آید، پیوندهای اجتماعی فقط می‌تواند کاستی‌ها را بازتولید و تقویت کند.

همان طور که اخیراً نظریه پردازان بی‌سازمانی اجتماعی در بحث درباره جنبه‌های منفی سرمایه اجتماعی خاطرنشان می‌سازند، محدود شدن تماس‌های ساکنان به همسایگان، آنچه که از آن به‌عنوان سرمایه اجتماعی پیوندی یا میثاقی⁵⁸ یاد می‌شود، از یک سو به آزادی‌های فردی آسیب می‌رساند و به‌ندرت مجالی برای آزادی عمل ساکنان باقی می‌گذارد و از سوی دیگر موجب کاهش شعاع اعتماد می‌شود و احتمال خصومت و دشمنی با افراد خارج از محله را افزایش می‌دهد. این شکل از سرمایه اجتماعی در پاره‌ای اوقات ممکن است به طرد غیر ساکنان و اعمال تبعیض و سرکوب بیرونی‌ها منجر شود. از این رو، برای دسترسی به شبکه‌های حمایتی خارج از محله و جلوگیری از جداسدن از جامعه وسیع‌تر، لازم است هم‌زمان با توسعه پیوندهای اجتماعی محلی، روابط فرامحلی نیز گسترش یابد. آنچه مسلم است برای رسیدن به توسعه پایدار و همه‌جانبه در مناطق شهری که دلبستگی به محله مسکونی یکی از مؤلفه‌های اصلی آن است، راهی جز حل مسئله فقر و محرومیت، گسترش شبکه‌های محلی و فرامحلی (سرمایه اجتماعی پل‌زن و اتصالی) و همچنین ایجاد فضایی ایمن و جذاب برای تعامل و گفت‌وگوی ساکنان قابل تصور نیست. در چنین شرایطی است که می‌توان به حل تنش میان امنیت و آزادی در اجتماع به طور عام و اجتماع محلی به طور خاص امید داشت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

⁵⁸ Bonding social capital

منابع

- آبر کرامبی، نیکولاس (1388) درآمدی بر جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- افروز، غلامعلی (1383) «روان‌شناختی ضرورت طراحی برنامه فرهنگی - اجتماعی مبتنی بر خانواده و محله»، مجموعه مقالات اولین همایش توسعه محله‌ای، تهران: 195-206.
- امیر کافی، مهدی (1383) طراحی الگوی جامعه‌شناختی انزوای اجتماعی در شهر تهران، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- امیر کافی، مهدی (1387) «بررسی احساس امنیت و عوامل مؤثر بر آن»، فصلنامه تحقیقات علوم اجتماعی ایران، سال اول، شماره اول، زمستان: 1-26.
- پوراحمد، احمد (1370) جغرافیا و ساخت شهر کرمان، تهران: جهاد دانشگاهی.
- چلبی، مسعود (1375) جامعه‌شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، تهران: نشر نی.
- چلبی، مسعود و مهدی امیرکافی (1383) «تحلیل چندسطحی انزوای اجتماعی»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره 2، تابستان: 3-31.
- دانشور، محمد (1388) محله‌های قدیمی شهر کرمان، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- رفیع‌زاده، ندا (1383) «میزان تعلق اجتماعی در گروه‌های سنی ساکن در محلات تهران»، مجموعه مقالات اولین همایش توسعه محله‌ای، تهران: 193-212.
- زنگی‌آبادی، علی (1370) جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری کرمان، چاپ شرکت ایرانچاپ (مؤسسه اطلاعات)، مرکز کرمان‌شناسی.
- سفیری، خدیجه (1383) «نقش نهادهای غیر دولتی محله‌ای در تأمین امنیت اجتماعی»، مجموعه مقالات اولین همایش توسعه محله‌ای، تهران: 12-32.
- فکوهی، ناصر (1389) همسازی و تعارض در هویت و قومیت، تهران: نشر گل‌آذین.
- کرلینجر، فردان و الازار جی. پدهازور (1366) رگرسیون چند متغیری در پژوهش رفتاری، ترجمه حسن سرایی، جلد دوم، تهران: مرکز دانشگاهی.
- گل، یان (1387) زندگی در فضای میان ساختمان‌ها، ترجمه شیما شصتی، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- مدنی‌پور، علی (1379) طراحی فضای شهری: نگرشی بر فرآیندی اجتماعی و مکانی، ترجمه فرهاد مرتضایی، تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
- مطلبی، قاسم (1383) «رویکرد انسانی به توسعه پایدار محله‌ای»، مجموعه مقالات اولین همایش توسعه محله‌ای، تهران: 74-110.
- Brown, Barbara B. and Douglas D. Perkins (1992) "Disruptions in Place Attachment", in Irwin Altman and Setha M. low (Eds.) *Place Attachment*, New Yourk/London: Plenum Press: 279-301.
- Brown, Barbara, Douglas D. Perkins and Graham Brown (2003) "Place Attachment in a Revitalizing Neighborhood: Individual and Block Levels of Analysis", *Journal of Environmental Psychology*, 23: 259-271.
- Burchfield, Keri B. (2009) "Attachment as a Source of Informal Social Control in Urban Neighborhoods", *Journal of Criminal Justice*, 37: 45-54.
- Buys, Lauric, Allison Godber, Jennifer Summerville, Karen Barnett (2007) "[Building Community: Collaborative Individualism and the Challenge for Building Social Capital](#)", *Australian Journal of Regional Studies*, 13 (3): 287-298.
- Chavis, David M. and Abraham Wandersman (1990) "Sense of Community in the Urban Environment: A Catalyst for Participation and Community Development", *American Journal of Community Psychology*, 18 (1): 55-81.
- Comstock, Nicole, L. Miriam Dickinson, Julie A. Marshall, Mah-J. Soobader, Mark S. Turbin, Michad Buchenau, and Jill S. Litt (2010) "Neighborhood Attachment and its Correlates: Exploring

- Neighborhood Conditions, Collective Efficacy and Gardening”, *Journal of Environmental Psychology*, XXX: 1-8.
- Droseltis, Orestis and Vivian. L. Vignoles (2010) “Towards an Integrative Model of Place Identification: Dimensionality and Predictors of Intrapersonal – Level Place Preference”, *Journal of Environmental Psychology*, 30: 23-34.
- Hernandez, Bernardo, Ana M. Martin, Cristina Ruiz and M del Carmen Hidalgo (2010) “The Role of Place Identity and Place Attachment in Breaking Environmental Protection Laws”, *Journal of Environmental Psychology*, XXX: 1-8.
- Hummon, David M. (1992) “Community Attachment: Local Sentiment and Sense of Place. In Irwin Altman and Setha M. Low (Eds.), *Place Attachment*, New York/ London: Plenum Press: 253-278.
- Kasarda, John D. and Morris Janowitz (1974) “Community Attachment in Mass Society”, *American Sociological Review*, 39 (June): 328-39.
- Lewicka, Maria (2010) What Makes Neighborhood Different from Home and City? Effects of Place Scale on Place Attachment”, *Journal of Environmental Psychology*, 30: 35-51.
- Leyden, M. Kevin (2003) Social Capital and the Built Environment: The Importance of Walkable Neighborhoods, *American Journal of Public Health*, 93 (9): 1546-1551.
- Lin, Non (1976) *Foundation of Social Research*, New York: Mcgraw Hill, inc.
- Logan J. R. and H. Molotch (1987) *Urban Fortunes*, Berkeley: University of California Press.
- Low, Setha M. (1992) “Symbolic Ties that Bind: Place Attachment in the Plaza”, in Irwin Altman and Setha M. Low (Eds.) *Place attachment*, New York / London: Plenum Press: 165-185.
- Low, Setha, M. and Irwin Altman (1992) “Place Attachment: A Conceptual Inquiry”, in Irwin Altman and Setha M. Low (Eds.), *Place Attachment*, New York/ London: Plenum Press: 1-12.
- Maas, Jolanda, Sonja M. E. Van Dillen, Robert A. Verheij and Peter P. Groenewegen (2009) “Social Contacts as a Possible Mechanism Behind the Relation between Green Space and Health”, *Health and Place*, 15 (2): 1-20.
- McMillan, David W. and David M. Chavis (1986) “Sense of Community: A Definition and Theory”, *Journal of Community Psychology*, 14: 7-23.
- Morgan Paul (2010) “Toward a Developmental Theory of Place Attachment”, *Journal of Environmental Psychology*, 30: 11-22.
- Perkins, Douglas D. and D. Adam long (2002) “Neighborhood Sense of Community and Social Capital: A Multi – Level Analysis”, in A. T. Fisher, C. C. Sonn and B. J. Bishop (Eds.), *Psychological Sense of Community*, New York: Kluwer Academic / Plenum Publishers: 291-318.
- Pretty, Grace M. H. (2002) “Young People’s Development of the Community–Minded Self”, in A. T. Fisher, C. C. Sonn and B. J. Bishop (Eds.), *Psychological Sense of Community*, New York: Kluwer academic / plenum publishers: 183-204.
- Rhineberger- Dunn, Gayle M. and Susan M. Carlson (2011) “An Analysis of the Mediating Effect of Social Relations and Control on Neighborhood Crime Victimization”, *Western Criminology Review*, 12: 15-34.
- Sampson, Robert J. (1988) “Local Friendship Ties and Community Attachment in Mass Society: A Multilevel Systemic Model”, *American Sociological Review*, 35: 766-779.
- Scannell, Leila and Robert Gifford (2010) “Defining Place Attachment: A Tripartite Organizing Framework”, *Journal of Psychology*, 30: 1-10.
- Scannell, Leila and Robert Gifford (2010) “The Relations between Natural and Civic Place Attachment and Pro-Environmental Behavior”, *Journal of Environmental Psychology*, XXX: 1-9.
- Taylor, Ralph B. (1996) “Neighborhood Responses to Disorder and Local Attachment: The Systemic Model of Attachment, Social Disorganization, and Neighborhood Use Value”, *Sociological Forum*, 11 (1): 41-74.
- Trentelman, C. K. (2009) “Place Attachment and Community Attachment: A Primer Grounded in the Lived Experience of a Community”, *Sociologist Society and Natural Resources*, 22: 191-210.

- Windsong, Elena, Ariel (2010) "There is no Place Like Home: Complexities in Exploring Home and Place Attachment", *The Social Science Journal*, 47: 205-214.
- Wu, Ming – Yeh and Yung- Mei Tsai (2008) "Effects of Socio- Spatial Factors on Community Attachment: A Study of the Urban Community in Shihlin", *Journal of Population Studies*, 36 (June): 1-35.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښکې
پرتال جامع علومو انسانی